

حمیدرضا اکبری (شروه)

همین فعل های نمی دانم کجا سرریز از متن
همین فعل های نمی دانم چی!
حرف از گیسوان تو هم می شود
و سایه هایی که شبیه هم نیستن
شعر فقط می سوزد
در بی فعلی این جملات
تا اتومی کشی زبانم را در لوزی این حروف!
مخاطب باد می شوم در متن
سرریز از نمی دانم چی / نمی خواهم
حالا شناسنامه ام مهر خورده است
با صدای بلند فکری کرده ام!
و ماه پیراهنش را پاره در کوچه انداخته است.
جهان سرریز از متن / روبه اتمام است!

این خط این نشان / همین فعل های نمی دانم کجا!

۱۳۸۸-آبادان